

چهارشنبه • ۵ تیر ۱۳۹۲ • سال دهم • شماره ۱۷۶۶ • ۷	
روزنامه	
فرهنگ	
جان‌بخشیدن به آهن و سیمان، گفت‌وگو با بیژن بنی‌احمد	صفحه ۸
نگاه‌ایده‌آلیستی ندارم، مهر داد فرید، کارگردان فیلم «بی‌تابی بی‌تا»	صفحه ۹
طبیعت با مایه‌های سوررئالیستی، درباره نمایشگاه «زیست‌خانه»	صفحه ۹

تماشاخانه

کام‌زدن بر یخ‌های نازک

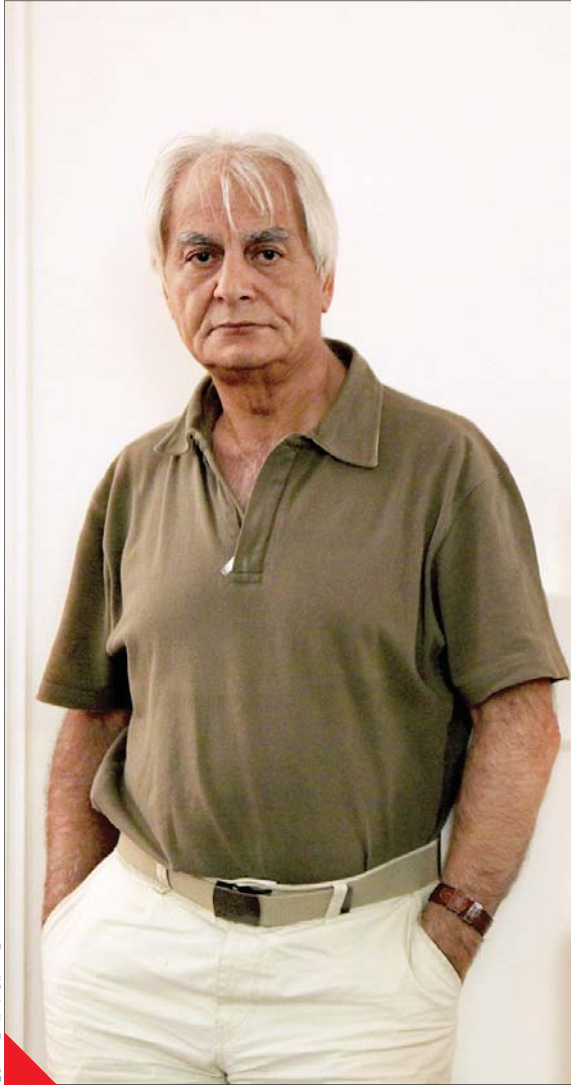
آراز بارسقیان

پتیر بروک می‌گوید: «مردم همیشه حاضرند پول بیشتری بابت یک جفت کفش خوب بدهند تا آن را خرج خرید بلیت تئاتر کنند.» استدلالش هم درست است: «چون در تاریخ تئاتر خیلی به زمین خوردند ولی یک جفت کفش خوب تا حالا کسی را به زمین نداخته.» حقیقتی در این ماجرا وجود دارد، حقیقتی تلخ است، که مواجهه با آن کار هر کسی نیست. می‌دانید حتی در تئاتر در روزهایی زنده نمی‌شود که منتش دارد نوشته می‌شود، در روزهایی زنده نمی‌شود که روخوانی و تمرین می‌شود، در روزهایی زنده نمی‌شود که بازیگرها دارند آخرین تمرین‌هایشان را در محل اجرا انجام می‌دهند، البته که این زنده‌شدن و زندگی متن هستند، ولی چیزی است مجازی، حتی برای گروه اجرایی. یک تئاتر وقتی زنده می‌شود که شما اعلام می‌کنید دیگران (هرکسی غیر از گروه اجرایی) می‌تواند برای دیدن آن به سالن بیاید. بهش می‌گویند: «اجرا» حتی اگر اجرای شما، هیچ تماشاگری هم نداشته باشد، این شما هستید که برای مدتی (کوتاهی یا بلندی‌اش من‌ظر نیست) زنده شده‌اید و تصمیم گرفته‌اید خودتان را در معرض دید دیگران (و حتی خودتان) بگذارید. تئاتر در آن مدت است که واقعا زنده می‌شود و نفس می‌کشد. وقتی خودتان را در چنین آزمایشی می‌گذارید، عین هر موقعیت دیگری در زندگی، آسیب‌پذیری‌ها و توانامندی‌هایتان است که بی‌واسطه و تعارف در یک فضای خالی، مورد محک قرار می‌گیرد. صدقه زنده همان زنده‌شدن است، که درست به اندازه سختی زندگی کردن یک موجود زنده، می‌تواند جدی، مهم و خطرناک باشد. نمایشی که این روزها در تالار مولوی روی صحنه رفته برای من به عنوان یکی از نویسنده‌هایش چنین حس‌وحالی دارد. حس‌وحال غریب و دور از ذهنی نبود و نیست. ولی این حس‌وحال برایم درست شبیه یک نمودار است که اگر هرشب که به خانه می‌می‌گردم بخواهم آن را روی تخته وایت‌برد بکشم، روز آخر می‌بینم که جقدر نوسان داشته و دارد. اگر میزان را صفر تا ۱۰۰ در نظر بگیریم، این نوسان، هرشب تغییر کرده، جای صفر و ۱۰۰، خودش را در کمترین لحظه‌ای عوض کرده، شاید دو روز پشت هم روی چهار و پنج بوده و یک‌مرتبه رفته روی ۱۰۰ و بعد صفر. این نوسان چیزی است که از همان زنده‌بودن اجرا می‌آید و ممکن نیست بتوانید چنین نمودار احساسی‌ای را وقتی دارید کاری را می‌نویسید یا تمرین می‌کنید، برای خودتان ترسیم کنید. شما قبلا نمودارهایی کیفی خودتان را کشیده‌اید. نمودارهایی که معمولاً ثابت هستند و حرکت‌آلوده‌ای ندارند. این نمودار، سخت‌ترین نمودار و نمودار مواجهه با نمایشنامه‌ای است که دارد اجرا می‌شود، با هزارویک مشکلی که شما می‌تواناگر برای دیدنش نیاید. شما برای تماشای یک تئاتر به سالن می‌آیید. تئاتری که ترجیح می‌دهید بایهاتان صادق باشد، داستانی برایتان بگوید و بعد از آتماشش شما را به فکر وادارد و کمتر درگیر مسایل جانی‌اش نباشید، تئاتری که دوست دارید از همان ابتدایش با خیال راحت کار را دنبال کنید و نگرانی‌هایتان را دور بریزید.

۲

خودروندهاست که گاهی رویحه ما را شکل می‌دهد. آن هم درست در زمانی که نیاز به جالش‌هایی داریم از طرف آدم‌هایی که اصلا نمی‌شناسیمشان. وقتی که داریم در یکی از ماههای بد تئاتری سال، یعنی خرداد (بخوانید فصل انتخابات، فصل امتحانات، بخوانید فصلی که همه‌هر کاری می‌کنند و تئاتر را فقط یک دلخوشی ساده می‌انگارند)، به‌خصوص خرداد امسال اجرا می‌رویم، میزان استقبال، با آن‌قدر شدیدی مواجه می‌شود، همین خودش می‌تواند در نگاه اول، ضربه‌ای به پیکره هر تئاتری باشد. آن‌تکه هر دیوار نماک» از این موقعیت دور نموده و شاید همین می‌توانست آن نمودار احساسی را کهنوسان‌تر کند، ولی برعکس عمل کرد، چون تماشاگرانی که در این روزها به تالار می‌آیند، به نوعی میزان ما هستند. آنها هستند که نشان می‌دهند جقدر موفق بودایم و موفق نبوده‌ایم. این اجرا (هر اجرای تئاتری) مواجهه‌ای است بی‌واسطه با تماشاگرانی که احساسات و عاطفه، سلیق و آرای متفاوتی دارند. جمع‌شدن آنها و ولار کردن آنها به عکس‌نمایش دیگر برویم، ولی تجربه‌ای که تا اینجا داشته‌ام به هم در برآیند نمی‌آید. این می‌گوید که مواجهه تماشاگر با «متن» اثر بوده که در نهایت به نظر کلی‌اش شکل داده این مواجهه همیشه حساس‌ترین نوع مواجهه‌است، چون تمام ضربات می‌توانند اینجا فرود بیایند. می‌تواند به راحتی بهتان ثابت شود که نمودار احساسی و حتی کیفی شما می‌تواند روی نقطه صفر برای همیشه بماند. این اتفاق نبود که بيفتند. آن هم درست وقتی که تئاتر، اصلا محلی است برای ضربه‌زدن بر پیکره «متن». حاصل متن را اجرا چیزی است که امروز وادار می‌کند آدم را که بایستد و از خودش بی‌رسد چیزی که دارد اجرا می‌کند، در مقابل سایر کارهایی که دارد اجرا می‌شود و اجرا می‌کنند، می‌ایستد و یک «کام، از نشان پیش‌تر می‌رود. می‌دانید آن چیزی که از آن نمودار باقی می‌ماند، نقطه نهایی است که می‌ایستد نقطه نهایی ایست، یعنی زمانی که اجرا تمام شده و اگر شما با خودتان صادق باشید و ببینید که آن نقطه جایی بین صفت و ۱۰۰ متوقف شده و فعلا تا کاری دیگر، قرار نیست تکان بخورد، احساس خوبی می‌کنید. احساس می‌کنید که می‌توانید دست دوستی بدهید با هر تئاتر که در این روزها دارم.

روزنه آبی	
نگاهی به نمایش «یرما»	
تابلوهای نقاشی بر صحنه تئاتر	
 آینا قطبی‌عقوبی	
«یرما» داستان زندگی زنی نازاست که علاقه وافرش به مسادری او را به جنایت وامی‌دارد او در روستایی کوچک با فرهنگی که از زنان تنها توقع مادربودن دارد، بدون هیچ عشقی و تنها از سر وظیفه از دواج کرده است. جامعه مادر برایش جز یک نقش یعنی مادری، نقش دیگری تعریف نکرده است. او تنها هدف زندگی خودش را مادرشدن می‌داند و برای نیل به این قصد وابسته به شوهری است که هیچ علاقه‌ای به داشتن فرزند ندارد. «یرما» دستت به مغیسان می‌زند، خلاف خواست شوهرش دستت به دامن همه راهای ممکن می‌شود و وقتی در انتهای نمایش مطمئن می‌شود که مرد به‌واقع فرزندی نخواسته و در تمام این سال‌ها حتی لحظه‌ای به رویای زنش توجهی نکرده، شوهرش را می‌کشد. یرما، نمایشی انسانی، اجتماعی و به تعبیر عدای حتی سیاسی است که وضعیت حاکم بر جامعه را در اسپنای دوران دیکتاتوری به‌خوبی به‌تصویر می‌کشد.قدرت‌شخصیت‌پرداز، روایت و دیالوگ‌های جاندارش آنقدر قابل‌توجه است که شاید بتوان آن را بهترین اثر نمایشی «لورکا» دانست؛ متنی نگاشته یک شاعر که با نگاه شاعرانه دکتر رفعی‌ی به اجرایی موفق بر صحنه بدل می‌شود. اجرای «دکتر رفعی» از برما نقاط قوت، کم ندارد. از طراحی صحنه و لباس فوق‌العاده اثر گرفته تا قالب‌نصوریهای نقاشی‌گونه نمایش که یک‌پیکه‌بر صحنه ظاهر می‌شوند و پرفورمنس را به نقاشی گره می‌زنند؛ صحنه‌هایی که گاه چون صحنه رختشویی زنان در حوضچه بسیار درخشان و فراموش‌شدنی هستند و شاید همین یک صحنه از نمایش به‌تنهایی بتواند دلیلی برای دیدن و دوباره دیدن این اثر فراهم کند. خلاقیت صبری ویزوآلی که بر صحنه حاکم زمان طولانی نمایش را برای مخاطب کوتاه و لذتبخش می‌کند. اما شاید یکی از مهم‌ترین نکاتی که در این اجرا نمی‌توان به‌سادگی از کنار آن گذشت، بازی‌های نمایش باشد. بازیگران نمایش گروهی کارآموز تازه‌کار هستند که در کارگاهی که در مدیریت دکتر رفعی تعلیم دیده و آماده اجرای حرفه‌ای بر صحنه شده‌اند. دیدن این بازیگران، بر صحنه حرفه‌ای با بازی‌ها و بیان قابل‌قبول و استفاده خوب و لعطف‌پذیر از بدن، در زمانه‌ای که کمتر می‌توان بازی خوبی حتی از بازیگران حرفه‌ای بر صحنه تئاتر دید و عنصر بدن در بازیگران به عنصری بلااستفاده بدل شده و بیشترشان تنها در صحنه راه رفته و کلام می‌گویند، نوید تازه‌ای است که همان حدیث مکرر نقش تعلیم و آموزش در مهارت‌ر و دوباره و چندباره به یادآور شده و با پایان نمایش خاطرمان را شاد می‌گرداند. بازیگران این گروه هرچند هنوز تجربه صحنه‌ای چندانی ندارند و گاه حتی بازی‌شان در بعضی صحنه‌هاقت می‌کند و در پارهای موارد بیش‌از حد تصنعی نیز می‌شود، اما با توجه به پیشینه هنری اندکشان، دستت به کاری می‌زنند که در متن خود عالی و شسایان تقدیر است. البته اجرا، اشکالات و نقاط‌ضعفی هم دارد که در کلیت اثر قابل اغماض هستند. یکی از این اشکالات کلام گفتن دو خواهر خوان در نیمه پایانی نمایش است که به‌نظر می‌مانست و خلاقیت و هوشمندنی کارگردان در زنبوش کردن این شخصیت‌ها و سکوتشان را مخدوش می‌کند.	



عکس: امیر چندی، شرق

نیستند کمالینکه دو خانمی که قرار بود دو خواهران خوان را بازی کنند و به دلایلی بازی نکردند، نخواستیم برای جانشین کردن آنها از بیرون گروه کسی را دعوت کنیم. چنان به اعضای این گروه پایبند و پرابور بودم که تصمیم گرفتم دو نفر از آقایان گروه نقش خواهرشوهرهای یرما را بازی کنند که این تصمیم خودبه‌خود جذابیت‌ها و خلاقیت‌های دیگری را از جانب دو بازیگر به کار افزود. ❧ ایده جالبی است چون همیشه وقتی متن «یرما» را می‌خوانیم این حس وجود دارد که خواهران خوان بسیار شبیه به مردها هستند. در آغاز این دو بازیگر به دلیلی که در بالا به آن اشاره شد، انتخاب شدند، بعد از اخذ این تصمیم، تا جایی که ممکن بود و فرصت داشتیم با این دو بازیگر بسیار خوب و علاقه‌مند کار شد. بگذارید خیالتان را راحت کنم و به شما بگویم که اگر این گروه به هر دلیلی پراکنده شود، همان زمان من نیز کار تئاتری خودم را متوقف خواهم کرد. من با بازیگرانی که یک سر و هزار سودا دارند و دل به چند جام می‌پندند، نمی‌توانم کار کنم. بنا بر این، تا زمانی که این گروه ادامه دارد، کارم را ادامه می‌دهم و وقتی هم که پراکنده شد خودم را باز‌نستنه خواهم کرد. ❧ این لکنه‌ای است که ریسک زیادی را می‌طلبد و مخصوصا برای شما که کارگردانی شناخته‌شده هستید کار کردن با بازیگران غیر معروف ریسک است به خصوص کاری که شما برای «یرما» انجام دادید. اما خیلی از کارگردانان ما کمتر به سمت این ریسک می‌روند و شرایط بد بازیگران را قبول می‌کنند و این باعث می‌شود که الان تئاتر ما به خاطر چندکاره یا چنداجرا بودن بازیگران تعطیل شود یا کارها با تاخیر روی صحنه رود. من نمی‌خواهم در مورد همکاریان دیگر صحبت کنم اما می‌دانم هر زمانی که به سوسی لسل جوان روی آورده می‌شده یا می‌شود، از آنها بیشتر به‌عنوان سپاهی‌لشکر استفاده کرده‌اند. هیچ‌وقت این اتفاق رخ نداده که کارگاهی تشکیل شود و حاصل کار آن کارگاه تا مرحله یک اجرای حرفه‌ای، برخوردار از نگاه و نگرش حرفه‌ای به صحنه بیاید. در ابتدای گفت‌وگو هم ذکر کردم که این برای من مانند یک شرط‌بندی بود. گروه ۴۰ نفری کارگاه پس از آنکه آرام‌آرام مثل یک قیف باریک شد و در نهایت به ۱۸ تقلیل یافت (که اکنون ۱۲ نفر روی صحنه و سایرین پشت‌صحنه کار می‌کنند) آن زمان فهمیدم که با این گروه می‌توانم کارهای جدی انجام دهم. البته نه هر نمایشی را چون هر نمایشی زیباشناسی، فرهنگ و سایر مزلمات خودش را دارد ولی می‌دانستم که با این گروه می‌توانم بسیاری از اثر دراماتیک درحد «یرما» را روی صحنه بیاورم. باید اضافه کنم که با اخذ این تصمیم حتی یک لحظه هم احساس تردید یا خطر نکردم. مطمئن باشید که اگر کمترین احساس خطری می‌کردم، غیرممکن بود اینگونه به این گروه دل ببندم و این لباس‌ها به صحنه را برایشان خلق کنم یا این‌همه وقت برایشان صرف کنم. گروه این باور را به من داد و من نیز متقابلا این باور را به آنها دادم و نتیجه این شد که اکنون روی صحنه می‌بینید. ❧ «یرما» دومین اجرا از کارهای لورکاست که روی صحنه می‌آورد. شاید به لحاظ خود داستان «یرما» نسبت به «عروسی خون» خیلی متفاوت است. صدرصد. ❧ از آنجا که شما خودتان کار طراحی صحنه را انجام داده‌اید، تم متفاوت این دو اثر از سه‌گانه «لورکا» را در این طراحی نشان داده‌اید. اینجا از کمترین فضا برای القای بیشترین مفاهیم استفاده کرده‌اید. اسباب صحنه کم ولی خیلی بجا استفاده شده است. این تفاوت بین یرما و عروسی خون این اتفاق را به وجود آورده یا همان حس زیبایی‌شناسی شما بوده است؟ از دید هر کارگردان، هر نمایشی زیباشناسی خاص خود را دارد. در یرما من خیلی بیشتر به لورکا و تاثیراتی که او از جهان اطرافش دریافت کرده بیشتر نزدیک شدم. به همان نسبتی که لورکا مجذوب نقاشان بزرگ اسپانیایی مثل «ولاسکز» و «گویا» شده بود من نیز به نوبه خود سعی کردم بیشتر به این نقاشان نزدیک و مجذوبشان شوم. ❧ مثل سه قاب عکس که در صحنه می‌بینیم. بله، حتی به این مناسبت سفری به پاریس رفتم چون در ایران نمی‌توانستم با آثار «ولاسکز» و «گویا» آشنایی لازم را پیدا کنم. در کتابخانه‌های ما بیشتر کارهای نقاشان را می‌بینم کرده‌اند و در اختیار کسی قرار نمی‌دهند یا صفحات آنها را رسما پاره یا حذف کرده‌اند... به هر حال، چند هفته در مرکز «بومپیدو» که یکی از بزرگ‌ترین مراکز هنری فرانسه است از طریق کتاب‌ها، عکس‌ها و فیلم‌ها، با آثار ولاسکز و گویا آشنا شدم و از آنها تصویربرداری کردم. در عین حال با آثار نقاشان دیگری مثل «مگریت» بیشتر انس گرفتم که شما تاثیر این انس را در چند تابلو نمایش مشاهده می‌کنید. اساسا، در هنر اسپانیا مایه‌های ترازیک فراوان‌اند. من تا جایی که برابرم میسر بود، از آنها برای صحنه کارم استفاده کردم. تراژدی «یرما» تراژدی بسیار قدرتمندی است که نسبت به تراژدی «عروسی خون» نمایش بس محکم‌تر، فکرشده‌تر و قدرتمندتری است. «یرما» در مقایسه با «عروسی خون» خیلی بیشتر به تراژدی‌های یونان نزدیک است. هرچند لورکا معتقد است که تراژیک من «یرما» را خیلی قدرتمندتر از عروسی خون می‌دانم. چیزی که برای من در این سه اثر مهم است موقعیت و شرایط «زن» در جامعه است؛ مسائلی که در کارهای قبلی من نیز وجود داشته است. در دو کار سینمایی‌ام («آقایوسف» و «ماهی‌ها عاشق می‌شوند») شخصیت‌های مرکزی زن هستند. موقعیت و جایگاه زن در جامعه همیشه برای من بسیار مهم و مرکزی بوده است.	
---	--

ادامه در صفحه ۸

طراحی صحنه، یکی دیگر از نقاط قوت کارهای شما بازیگری است. یعنی همیشه بازیگران تئاتر، بهترین بازی‌هایشان را در کارهای شما را می‌کنند. به‌عنوان نمونه بازی «سیامک صفری» در نقش آقامحمدخان قاجار در «شکار روباه». اما در «یرما» برای اولین‌بار هیچ چهره شناخته‌شده‌ای را روی صحنه تئاتر ندارید. خوشبختانه! ... هرچند که می‌دانم تک‌تک آنها شناخته و شناخته‌تر خواهند شد. نتیجه حاصل از این کارگاه به‌خوبی ثابت می‌کند که بازیگران جوان ما سرشار از استعداد و خلاقیت هستند، فقط باید با مسوولیت و عشق و آگاهی با آنها برخورد کنیم و با هر بازیگر متناسب با امکانات و ویژگی‌های خاص او روبه‌رو شویم. به آموزش صدا، بدن، فرهنگ و تربیت بصری‌شان همت گماریم... این کارگاه برای من بمثابه یک شرط‌بندی حرفه‌ای بود. هرچند که این اتفاق تازه نبود کما اینکه سیامک صفری و بسیاری از بازیگران دیگر که در کارهای پیشین من بازی کردند، همه، بازیگران تازه‌نفسی بودند که از روی نیمکت داشکده انتخاب شده بودند. آنها نیز با انرژی و خلاقیت و صبوری بسیار زیاد همان‌هایی شدند که اکنون هستند. هرچند که برخی از آنها فراموش کرده‌اند از کجا به اینجا رسیده‌اند! ❧ مثلا در «عروسی خون» بازیگر نقش اصلی، «نسرین جمال‌زاده» یا در رومشو و ژولیت «محمدرضا فروتن» که به معروفی امروز نبود و شما این ریسک را کردید که آنها را روی صحنه بیاورید. البته این موارد، فردی بودند. تفاوت کار فردی و در کل بازیگرانی که یکبار به یک بازیگر درخشان تبدیل می‌شند، با این گروه تازه در این است که در اولی ما با فردیت بازیگر مواجه بودیم در حالی که در «یرما» با یک گروه منسجم، بازی‌نفس، جوان و خلاق روبه‌رویم. این اتفاق برای من مهم است نه صرفا تربیت یک یا چند چهره. ❧ اما تماشاچی‌ای که سال‌هاست سابقه ذهنی‌اش بازی‌هایی است که روی صحنه او را مبهوت می‌کنند و تحت‌تاثیر قرار می‌دهند وقتی با این اجرا مواجه می‌شود به‌نظرم در یکی، دو صحنه اول دچار یک شوک می‌شود. شما این واکنش را داشته‌اید؟	
--	--

 	
---	--

تراژدی «یرما» تراژدی بسیار قدرتمندی است که نسبت به تراژدی «عروسی خون» نمایش بس محکم‌تر، فکر شده‌تر و قدرتمندتری است. «یرما» در مقایسه با «عروسی خون» خیلی بیشتر به تراژدی‌های یونان نزدیک است. هرچند لورکا معتقد است برای خلق هر سه اثر بزرگش «عروسی خون»، «یرما» و «خانه برنارد و الیا»، تحت تاثیر تراژدی‌های یونان بوده	
---	--

سال‌هاست نام «دکتر علی رفیعی» با اجراهای منحصربه‌فرد و خاص گره خورده است؛ کارگردانی که همیشه روی صحنه تئاتر حرفی برای گفتن دارد و می‌تواند شما را در سالن تئاتر غافلگیر کند. جدیدترین نمایش او «یرما، البته بعد از چهار سال دوری داستان طولانی را پشت‌سر گذاشت تا به ایرانشهر رسید. اجرایی که در ابتدا قرار بود «کاپوس‌ها و روباهای جامه‌دار از قتل میرزا قتی‌خان، در تالار وحدت با حضور بازیگران شناخته‌شده‌ای باشد؛ حالا اجرای یکی از شاخص‌ترین متن‌های لورکاست و البته در سالن استادسمندریان با جمعی بازیگر جوان که در کارگاهی به سرپرستی خود دکتر رفیعی تربیت شده‌اند، گروهی که شکل‌گرفته‌ش بود قول دکتر رفیعی مانند شرط‌بندی و یک اتفاق بزرگ حرفه‌ای بود.	
---	--

 	
---	--

❧ بعد از ساخت فیلم «آقا یوسف» چندین طرح نمایشی از جمله «خاطرات و کاپوس‌های یک جامه‌دار از زندگی و قتل میرزا قتی‌خان فراهانی» داشتید که تا مرحله تمرین هم پیش رفت اما به‌یکباره متوقف و در نهایت به اجرای «یرما» اثر لورکا منتهی شد که اکنون در تماشاخانه ایرانشهر به صحنه آمده است. اجرای «یرما» از سر ناگزیری نبود، بلکه یکی از پروژه‌های جدی و مورد علاقه من بود که همواره منتظر یافتن فرصتی برای اجرای آن بودم تا اینکه بالاخره، پس از شکل‌گیری گروه بازیگران جوان و خلاق کارگاهم، تمرینات آن را آغاز کردم. ناگفته نماند که بسیاری از انتخاب‌های ما، چه در مورد نمایشنامه و چه مکان اجرا و چه زمان اجرا، انتخاب‌های از سر ناگزیری و اجبار بوده‌اند. تئاتر ما از بسیاری جهت دچار کمبود و فقر است که یکی از آنها فقدان مدیریت درست و تخصصی است. این فقدان مدیریت، اهل حرفه نمایش را با بی‌سروسامانی و سرگردانی غربی مواجه می‌کند. همیشه ما هستیم که باید درخواست‌کننده باشیم و دستمان را نزد متولیان فرهنگی و متصدیان غیر حرفه‌ای تئاتر مملکت دراز کنیم. مهم خواسته‌ها، امیال و آرزوهای حرفه‌ای ما نیست، مهم این نیست که دوست داریم چه کاری را چگونه به صحنه ببریم. محدودیت‌ها، پیشداوری‌ها و خواسته‌های آنهاست که به مسیر حرفه‌ای و خلاقیت ما تعین می‌بخشند. در طول تمام سال‌هایی که در مملکت به کار تئاتر اشتغال دارم، هرگز اتفاق نیفتاده است که مدبری از مدیران تئاتر از من و امثال من دعوت کند که نمایش موردعلاقه‌ام را به صحنه ببرم.	
---	--

 	
---	--

❧ بخش مهم مشکلات مربوط به مدیریت تئاتر است. اگر کسی پیشینه اجرای یرما را هم نداشته باشد به‌خوبی متوجه می‌شود که اجرای این نمایش در سالن «سمندریان» خیلی هم از روی انتخاب نبوده است. به این دلیل که این نمایش در حد و اندازه‌های یک سالن بزرگ تنظیم شده است. اما روند اتفاق‌هایی که گفتید به‌سالن سمندریان تماشاخانه ایرانشهر ختم شد. دلیل این ماجرا متعددنند، اما پرداختن به آن نیاز به بررسی مفصلی دارد. فعلا بهتر است به همان فقدان مدیریت که به آن اشاره شد اکتفا کنم. و اما اجرای «خاطرات و کلبوس‌ها...» پیرو اظهار علاقه آقای پارسیای، مدیرعامل وقت «مرکز هنرهای نمایش» قرار شد اجرای تازهای از این نمایشنامه که پیش از انقلاب به صحنه آمده بود، متکی بر نسخه نوینی به صحنه آید. مطمئن بودم با بهتر است بگویم آرزو داشتم که این اجرا از هر لحاظ تازه، نوین و مدرن باشد. بودجه لازم برای اینکه تمامی صحنه نمایش به عقب ۲۰سالنیمتر غرق در آب باشد و بازیگران تا میج با در آب بازی کنند و این کلبوس مرگبار تاریخ مملکتمان را به نمایش گذارند، صورت گرفت. جدا از بازیگرانی که در نمایش‌های قبلی من ایفای نقش کرده بودند، تعدادی بازیگر معتبر و شناخته‌شده نیز به کار دعوت شدند. اما افسوس که این بازیگران معتبر هر کدام به شکلی مرا مایوس و ناامید کردند. برخی به دلیل بازی در سریال‌های طولانی تلویزیونی تمامی امکانات بدنی و صدادی خود را از دست داده بودند یا صدایشان روی صحنه تئاتر به گوش نمی‌رسید یا بدن‌هایشان فاقد تحرک بود، برخی هم شیوه کار من را درک نمی‌کردند و از این قسم مشکلات، علاوه بر همه این معضلات، برخی از آنها، بی‌آنکه به من بگویند، جاهای دیگر خود را متعهد کرده بودند و من، از سر اجبار، باید خودم و برنامه‌هایم را با آنها تنظیم می‌کردم.	
---	--

 	
---	--

❧ به عیبارت دیگر، به‌طور کلی من با یک گروه بازیگر آماده و تازم‌نفس که «خاطرات کلبوس‌ها را بازی کنند، هرجه هرجه تمام‌تر بازی کند روبه‌رو نبودم. به همین دلیل، در بیست‌وهشتمین روز تمرین، کار را به‌طور کلی متوقف کردم. مطمئن بودم که، خاطرات کلبوس‌هایی که من انتظار داشتم و احتمالا تماشاگر، به‌ویژه آنهایی که این نمایش را قبل از انقلاب دیده بودند و در خاطرشان باقی مانده بود، با این اجرای مورد توقعشان روبه‌رو نخواهند شد. آقای پارسیای را از تصمیم خودم برای متوقف کردن کار مطلع کردم و به‌جای آن پیشنهاد خودم را برای تشکیل یک کارگاه بازیگری و تربیت یک گروه جوان به ایشان ارایه دادم. چگونگی روند کار این کارگاه و تشکل این گروه جوان و بی‌نظیر که اکنون مشغول اجرای «یرما» است، خود یک داستان مفصل است. فقط می‌گویم که من با این گروه شادترین احساس و راضی‌ترین ایام زندگی حرفه‌ای خودم را پشت‌سر می‌گذارم... انرژی و خلاقیت بی‌نظیر این بازیگران، هم به من امید می‌دهد و هم انرژی...	
---	--

 	
---	--

❧ از «عروسی خون» همه کارهای شما را دیدهام و به‌جز کارگردانی و	
---	--